

یکپارچگی جهان به وسیله بیماری!*

(سده‌های ۱۴ تا ۱۷ میلادی)

نوشته لروا لادوری

ترجمه و تلخیص منصوره اتحادیه

(چاپ نخست این مقاله با عنوان اتحاد میکروبی جهان، در: بینش و روش در تاریخ‌نگاری معاصر، زیر نظر منصوره اتحادیه و حامد فولادوند، نشر تاریخ ایران منتشر شده است.)

آلودگی محیط زیست از جمله مسائل پراهمیت و مورد توجه این دوران است. یکی از نتایج مفیدی که از توجه به محیط زیست حاصل می‌گردد - چنانچه غالباً نیز اتفاق می‌افتد - این است که مورخ را وادار می‌سازد که با در نظر گرفتن مسایل روز، در نتایج پژوهش‌های خویش تجدید نظر کند و یا کاملاً آنها را تغییر دهد. علیرغم پیشرفت تمدن و حرکت به سوی یک محیط زیست سالم، هنوز هم گهگاه و یا شاید بیش از پیش با خطرهای ناشی از عفونت، ویروس‌ها و میکروب‌ها مواجه هستیم که به واسطه توسعه وسایل ارتباطی، شیوع آنها آسانتر شده است. مثلاً بعضی از انواع ویروس آنفلونزا از هنگ‌کنگ یا سایر نقاط به وسیله هوایما که مسافرین مبتلا به این بیماری را حمل می‌کنند، شایع می‌گردد. بیماری وبا نیز گرچه امروزه بمانند گذشته یک بیماری وحشتناک به شمار نمی‌رود ولی اخیراً از مناطق فقیر آسیا و آفریقای سیاه به مناطق اطراف مدیترانه سرایت کرده است. حقیقت آن است که امروزه، مسایل مهم محیط زیست بیشتر مربوط به مواد شیمیایی است نه ویروس‌ها و میکروب‌ها. آنچه بیش از پیش موجب نگرانی ما در باب آلودگی محیط می‌شود، گاز کربنیک، سرب ناشی از دود آگزوزها و مواد حشره‌کش است. این مطلب که مناطق آلوده، موجب آلودگی هوا و آب می‌شوند، مورد قبول همه‌ی دست‌اندرکاران است. لذا می‌توان گفت که تمام نگرانی‌های طرفداران مبارزه با آلودگی محیط زیست، ناشی از شیوع بیماری‌های مسری که به واسطه راه‌های ارتباطی سریع اشاعه می‌یابند نیست، بلکه سهم مهمی از آن به آلودگی شیمیایی محیط اختصاص دارد. در دوران پیشین و یا در روزگار تمدن‌های باستانی، وضع البته متفاوت بود. تکنولوژی‌های ساده‌ی آن دوران، زواید شیمیایی آلوده به وجود نمی‌آورد. رشد جامعه و تمدن تا عصر «نوین» منحصر بود در: افزایش جمعیت، شهرنشینی، تجارت، دستیابی به مستعمرات، جنگ‌های مذهبی، و فتوحات. البته آشکار است که گسترش راه‌های ارتباط، مخاطرات شیوع آلودگی میکروبی را نیز به همراه داشت. هدف ما در اینجا این است که «شیوع بیماری» را در محدوده‌ی یک دوره‌ی خاص تاریخی یعنی از قرن چهاردهم تا هفدهم میلادی، مورد بررسی قرار دهیم، این پژوهش - چنانچه آشکار خواهد شد - چیزی بیش از یک فرمول است و می‌کوشد تا در یک مجموعه‌ی پیچیده و خاص، پدیده‌های ظاهراً ناهمگون را به یکدیگر پیوند دهد.

طاعون

در اینجا به عنوان آغاز کار، در مورد برخی از انواع بیماری‌ها سخن می‌گوئیم. توجه به این نکته ضروری است که محدوده‌ی کمی و کیفی امراض را در قرون گذشته نمی‌توان به درستی بازشناخت. اسناد کلیساها که غنی‌ترین منبع اطلاعات ما در مورد جمعیت‌شناسی آن دوران است، متأسفانه در این مورد اطلاعاتی به دست نمی‌دهند. ولی خوشبختانه تاریخچه امراض را کم و بیش می‌توانیم از منابع دقیقی مانند بازرجویی‌های طبی، وقایع‌نگاری و منابع نظامی و غیره دریابیم. این منابع در مورد امراض

مسری که در گذشته به شدت شیوع می‌یافتند و موجب هلاکت دسته‌جمعی مردم می‌شدند، مانند تیفوس، حصبه، اسهال، و مالاریا در مناطق باتلاقی، حاوی اطلاعات بسیار مفیدی هستند. در اینجا قصد ما این است که «طاعون» را مورد بررسی قرار دهیم. طاعون یکی از بیماری‌هایی است که در اروپای قرون وسطی به واسطه رشد جمعیت در این قاره شیوع یافت. طاعون شرقی - یکی از سه نوع باسیل طاعون - در منچوری و سواحل شرقی چین ریشه دوانید و در اواخر قرن نوزدهم، آخرین منطقه‌ای که بیماری مزبور از چین بدنجا سرایت کرد، «سئول» (چین) بود. طاعون باستانی که در بعضی از انواع جونندگان و کک‌های اطراف دریاچه‌های بزرگ آفریقا، یک بیماری بومی به شمار می‌آید، و طاعون قرون وسطی که در شرایط مشابهی در آسیای میانه مستقر شد، از انواع دیگر طاعون هستند.

مطالعه محیط زیست طاعون در جهان، در نهایت ارتباط پیچیده‌ای است بین انسان و باسیل. ارتباطی که به همزیستی مسالمت‌آمیز چهار عنصر: موش صحرائی، کک، باسیل، و انسان مربوط می‌شود. وجود این گونه «همزیستی»ها و گسترش آن در طی مدت طولانی، باعث تناقض می‌شود. مثلاً کک احتیاج به شرایط ویژه از نظر گرما و رطوبت دارد تا تولید مثل کند. ولی شرایط مزبور همواره آماده نمی‌باشد. با این حال کک عامل اصلی شیوع بیماری است. این حشره، باسیل طاعون را توسط نیش آلوده‌ی خویش وارد دستگاه گردش خون موش صحرائی می‌کند و در کشاله‌ی ران موش غده‌ای به وجود می‌آورد. البته کک بر روی بدن انسان نیز می‌تواند زندگی کند و باسیل طاعون را به وی منتقل سازد.

پس از بیان این زمینه، آمار مربوط به آلودگی و ارتباطاتی که باعث گسترش طاعون شده، توسط دو گروه از محققین - که شاید بتوان آن را مکتب نام نهاد - مورد بررسی واقع شده است: گروهی که شیوع این بیماری را از طریق موش صحرائی مورد بررسی قرار می‌دادند و توسط شروزبری، مورخ انگلیسی هدایت می‌شدند؛ و گروهی که آن را از طریق کک مطالعه می‌کردند و بیرابن فرانسوی نماینده آن بود.

کتاب معروف شروزبری به نام «تاریخ طاعون خیارکی در جزایر بریتانیا» اطلاعاتی در مورد موش صحرائی و نقش این حیوان در گسترش بیماری در کره‌ی زمین به دست می‌دهد. ولی شروزبری همه انواع طاعون را به موش صحرائی منسوب نمی‌کند. او طاعون ریوی را مبحث کاملاً متفاوتی می‌داند. این بیماری که مستقیماً از طریق هوا و آب دهان آلوده سرایت می‌کند و موش صحرائی در آن دخالت ندارد، از بیماری‌های بسیار وحشتناک است. قطع نظر از این موارد، شروزبری می‌کوشد که با قاطعیت هرچه تامتر، نظر خویش را مورد نقش اساسی موش در اشاعه طاعون به اثبات برساند.

بروز این پدیده در اروپا - چنانکه اشاره کردیم - معلول شهرنشینی و رشد جمعیت بود که در دوران مورد بحث، قبل یا مقارن با آغاز ظهور طاعون در قرون وسطی واقع شد. کک‌هایی که در لباس‌های ژنده، و بالاپوش‌های پاره‌پاره مخفی شده بودند، توسط طوافان و دستفروشان، از محلی به محل دیگر منتقل می‌شدند. این کک‌ها به علت عدم دسترسی به غذای کافی، نیش می‌زدند و میکروب بیماری را از خود به انسان‌ها منتقل می‌ساختند. کلبه‌ها و دخمه‌های قرون وسطی در شهر و ده، منزلگاه ایده‌آلی برای زندگی موش صحرائی و کک بود. کک‌ها در منافذ کاهگلی دیوارها و موش‌ها در زیر سقف‌ها منزل می‌کردند. شروزبری با این مشاهدات، به تاریخچه مفصل جونندگان و انگل‌ها می‌رسد. مطابق نظر این نویسنده، موش صحرائی، همراه با هفده نوع کک، گناهکار اصلی است. این موش از طریق ورود به سوراخ‌های کشتی‌های چوبی قدیم، به آسانی مسافتات بعید را می‌پیمود و از محلی به محل دیگر منتقل می‌شد.

شروزبری در کتاب خود، تعدادی اسناد متفاوت را بررسی کرده و سعی نموده که سلسله مراتب انتشار موش صحرائی سیاه را در انگلستان تعیین کند.

در سال ۱۱۸۷ میلادی، موش‌های درشتی که عموماً به «موش صحرایی» موسوم بودند و کتب اسقف ایور را جویده بودند از فرنز درلیستر بیرون رانده شدند. در قرن سیزدهم در انگلستان، موش سیاه صحرایی ظاهراً افزایش یافته بود. در صورت حساب‌ها و منابع ادبی این دوران، به خرید تله‌موش و سم برای از بین بردن موش‌ها اشاره شده است. بنا به گفته شروزبری، ورود موش سیاه صحرایی ظاهراً افزایش یافته بود. در صورت‌حساب‌ها و منابع ادبی این دوران، به خرید تله‌موش و سم برای از بین بردن موش‌ها اشاره شده است. بنا به گفته شروزبری، ورود موش صحرایی سیاه به انگلستان در قرون وسطی، محیط مناسبی برای تولید اپیدمی این حیوان تولید کرد که عامل اصلی شیوع طاعون قرن ششم میلادی را نیز به همین ترتیب توضیح داد. در جنوب فرانسه نیز که مردم آن تا حدی شهرنشین بودند، این بیماری به واسطه استقرار موش صحرایی به همین نحو شایع شد ولی مناطق شمال رود لوار از این مرض مصون ماندند، زیرا مردم در مناطق مزبور به طور جمعی نمی‌زیستند و موش صحرایی نیز نتوانست در آنجا محیط ریست خوبی به دست آورد. در اوایل قرون وسطی، انگلستان که تهی از موش صحرایی بود از طاعون آن ایام مصوم ماند و این مصونیت یکی از عوامل پیشرفت اقتصادی و حتی سیاسی شمال این کشور از قرن هفتم به بعد بود؛ و شاید بتوان گفت که شارل ماین موفقیت خود را مدیون عدم وجود موش صحرایی بود.

در جنوب و شرق انگلستان، به انضمام ویلز که جمعیت آن تقریباً در سال‌های بین ۳۰ - ۱۳۰۰ به یک میلیون نفر می‌رسید، شهرهای عمده‌ای با بیش از پنج‌هزار نفر جمعیت وجود داشت. برخی از غنی‌ترین و پرجمعیت‌ترین مناطق روستایی در جنوب واقع شده بود و شبکه اصلی جاده‌هایی که از آنها برای حمل غله، گاه و به ویژه پشم مورد استفاده واقع می‌شد، موقعیت مناسبی برای انتقال موش‌ها از محلی به محل دیگر به شمار می‌آمد، و از سوی دیگر بازرگانان با لباس‌های پوستی خود که مملو از کک بود؛ نقش مهمی در حمل پارازیت‌ها و انگل‌ها داشتند که مهمترین ناقل باسیل طاعون هستند. در این مناطق، بازارها و زیارتگاه‌های بزرگی قرار داشت که تعداد بسیاری از ایران هرماه با کک و حشرات موزی دیگر در آنجا اجتماع می‌کردند.

بار دیگر به مسأله شهرنشینی بازمی‌گردیم. هرچند که در قرن چهاردهم، این پدیده در انگلستان هنوز فراگیر نشده بود، ولی در جنوب خط اکستر-یورک خانه‌ها نزدیک به هم و به صورت اجتماع قرار داشت. خانه‌های مزبور که با کاهگل ساخته شده بودند، عامل موثری در سرایت بیماری به وسیله کک و موش به شمار می‌رفتند. در همین منطقه از قرون وسطی تا قرن هجدهم میلادی، بهترین غله‌ها به وجود می‌آمد و ارزشمندترین زمین‌های مزروعی انگلستان در آنجا قرار داشت و می‌دانیم که غله، خوراک مورد علاقه موش صحرایی است.

پیربان فرانسوی در پژوهش‌های خویش، برخلاف شروزبری، بر نقش مستقل کک در شیوع طاعون تکیه می‌کند و از نظر تاریخی نشان می‌دهد که در طاعون‌های اروپا، موش نقش کمتری داشته است. وی با ارائه دو تئوری زیر، درصدد تبیین انتشار طاعون برمی‌آید:

۱- در مناطقی که انگل‌ها و پارازیت‌ها نمی‌توانند بر روی لباس انسان جای گیرند (مثلاً در مناطق استوایی که احتیاج به لباس فراوان نیست). شیوع طاعون، نادر و نامتناوب است.

۲- در مناطقی که مردم مجبورند، لباس‌های سنگین و زیاد دربر کنند، اپیدمی گسترده‌ای می‌تواند توسط زیست کک در لابلای این لباس‌ها ظاهر گردد، به خصوص در مناطق پرجمعیت یعنی مراکز شهرها، بازارها و جاده‌های پررفت و آمد. ظاهراً همین شرایط باعث آلودگی اروپا، آفریقا و اروپا، آسیا در قرن ششم و بدون شک در قرن چهاردهم شده است.

طاعون قرن ششم میلادی

می‌توان گفت که با وجود باسیل یرسین در اروپا به سال ۱۳۴۸ میلادی، چیز جدیدی نبود. هشتصد سال پیش از آن یعنی در سال ۵۴۳ میلادی این باسیل به کشور «گل» (فرانسه) وارد شد و یک سلسله بیماری فاجعه بار پدید آورد و تا سال ۷۶۰ ادامه یافت و آنگاه از بین رفت. این امر نشان می‌دهد که طاعون در اروپا، یک اپیدمی پیوسته و دائمی نمی‌باشد. آیا می‌توان گفت که عدم امکان استقرار این بیماری در این نقطه از جهان، ناشی از ارتباط پیچیده، موازانه، اکولوژیک لازم برای بقای یک همزیستی (موش، کک و باسیل) نیست؟ به هر حال علی‌رغم اشاعه طاعون در طی چند قرن به طور متناوب، هربار عقب می‌نشست و به مبداء خود در آسیا و آفریقا بازمی‌گشت. همانطور که گفتیم نحوه توسعه شهرنشینی، با رشد اپیدمی تناسب دارد. ادامه ارتباط بین اسکندریه و روم شرقی و آفریقا و جنوا و مارسیل و نابون که دروازه‌های طاعون به شمار می‌رفتند، به شیوع اپیدمی کمک می‌کردند.

اپیدمی قرن ششم، راه را برای بروز طاعون در سال ۱۳۴۸ م هموار کرد. اما حوزه شیوع آن‌ها با یکدیگر تفاوت داشت یعنی این بار از خط تریر، رنس، تور، آژن نیز گذشت و مراکز وسیع جمعیت در انگلستان و آلمان و اسکاندیناوی، قربانی تهاجم وحشتناک «مرگ سیاه» شدند.

طاعون، اوراسیا در قرن چهاردهم میلادی

با توجه به مطالب قبل می‌توان گفت که بررسی مقایسه‌ای طاعون قرون وسطی در فرانسه نشان می‌دهد که یکی از شرایط اصلی وقوع طاعون در وهله اول، گسترده‌گی و رشد ارتباطات است.

اگر بخواهیم ورود طاعون به اروپا را توضیح دهیم، باید استقرار آن را خیلی پیش از ظهورش، در ایتالیا و جنوب فرانسه بررسی نماییم. احتمالاً طاعون قرن ششم - و نیز گفته‌اند طاعون عهده باستان - از دریاچه‌های آفریقا پدید آمده است. بدون شک در کرانه‌های این دریاچه‌ها بود که انواع طبیعی باسیل یرسین منتشر شد و از آنجا به اتیوپی رسید و از طریق دریای سرخ و احتمالاً رودخانه نیل به مصر و دلتای پلوسیوم، و بالاخره در سال ۳ - ۵۴۲ میلادی، از اسکندریه به مارسیل و سایر شهرهای بزرگ حوزه مدیترانه رسید و آنگاه مدت ۲۰۰ سال، جنوب فرانسه را آلوده نگاه داشت.

خصوصیات فاجعه ۱۳۴۸ میلادی نشان می‌دهد که در اشاعه این طاعون نسبت به طاعون قرن ششم، تغییراتی رخ داده است. طاعون مزبور از طریق دریای سرخ و پلوسیوم در مصر شیوع نیافته بود بلکه از طریق دریای سیاه و کافا در کریمه شایع گشته و از اعماق مناطق تاتارنشین و اقوام آسیای مرکزی آغاز شده بود.

در آن ایام نوع دیگری از کک وجود داشت که به طور گسترده‌ای انتشار یافته بود و هنوز هم باقی است و به نام «میکروب طاعون قرون وسطی» مشهور شده است. حامل این کک‌ها، موش‌های خرمایی عظیم‌الجثه در منچوری مغولستان، روسیه و ترکستان و یک نوع سنجاب هستند که در جنوب شرقی آسیا زندگی می‌کنند. کک‌هایی که بر روی بدن این حیوانات زندگی می‌کنند تا دمای ۲۵ درجه زیر صفر را نیز تحمل می‌نمایند. یکی دیگر از منابع زیست باسیل طاعون، موش صحرائی است که در جنوب شرقی آسیا، کردستان ایران و نواحی ماورای دریای خزر زندگی می‌کنند.

لااقل طبق نظریه^۱ شروزبری، نزدیک‌ترین تیره به این موش‌های صحرایی آسیایی، موش‌های صحرایی سیاه هستند که در اروپا ساکن بودند. شهرنشینی و رشد جمعیت در اروپا، تعداد این موش‌ها را به نحو سرسام‌آوری افزایش داده بود ولی در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی به‌طور نسبی توسط موش قهوه‌ای از بین رفتند. اما دو گروه از افراد انسانی از سال ۱۳۳۰ میلادی به این سوی، پلی میان این دو نوع جنوده یعنی موش آسیایی و اروپایی به وجود آوردند و موجب شدند که شرق و غرب به آتش شیوع طاعون از این رهگذر بسوزد. این دو گروه عبارت بودند از: بنیانگذاران امپراتوری مغول، بازرگانان ابریشم. میان سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۲۶۰ میلادی، مغولان تحت رهبری چنگیزخان و جانشینانش موفق شدند آسیا و بخشی از اروپا - از چین تا روسیه - را درنوردند و تمام این مناطق را به زیر سلطه کشند. آنان بدین وسیله، راه را برای اتحاد میکروبی جهان در دو سوی کوه‌های اورال و دریای خزر آماده ساختند و یک بازار مشترک باسیل پدید آوردند.

به زودی برای عبور از این مناطق بسیار وسیع، جاده‌های تجارتي دایر شد. حدود سال ۱۲۶۶ میلادی، جنوایی‌ها، مرکز در کافا (کفه) بر ساحل جنوب شرقی کریمه تأسیس کردند. امنیت قلمرو مغول اجازه می‌داد که بانیان پست‌های تجارتي، به‌طور مداوم از این راه‌ها استفاده کنند. این جاده‌های جدید و امن، رفت و آمد تجاری بازرگانان جنوایی را بین مدیترانه و دریای سیاه تا شرق دور آسان می‌ساخت. راه بازرگانی مزبور از دریای آزوف و کافا تا «تانا» در دهانه رود دُن ادامه می‌یافت و پس از پی‌موردن راه‌های دور و دراز به کمک ارابه‌هایی که به وسیله گاو کشیده می‌شدند به قلب چین و مرکز مداوم مورد استفاده بود و فرانکو پکولوتی در همان وقت در کتاب خویش درباره تجارت، آن را توصیف کرده است. اما شاهراه ابریشم چین در نیمه اول قرن چهاردهم، راه سرایت طاعون هم بود.

از کاوش‌های باستان‌شناسان، اطلاعات جدیدی درباره این واقعه^۲ مهم به دست آمده است. چولسون، باستان‌شناس روسی در منتهی‌الیه شرق قرقیزستان یعنی در میان قبور قدیمی نسطوری به کاوش پرداخت. این باستان‌شناس در طی کشفیات بسیار مهم خود، سه قبر که صاحبان آن از طاعون سال ۹ - ۱۳۳۸ میلادی مرده بودند؛ و به علاوه کشف یک ردیف قبر با تاریخ مشابه، ثابت می‌کرد که تعداد مرگ و میر در دو سال ۹ - ۱۸۳۸ بسیار فزاینده بوده است. پولیتزر می‌نویسد: «بنابراین شکی نیست که طاعون در آسیای مرکزی چند سال قبل از اینکه بنادر کریمه را آلوده گرداند (کافا در سال ۱۳۴۶م) وجود داشت و از آنجا با کشتی به اروپا سرایت کرد.»

بنابراین اگر پولیتزر صحیح بگوید، راه مغول‌ها نقش مهمی در این جریان ایفا کرده است. شهرهای سمیریچنسکی و پرزوالسکی و دریاچه ایسوق کول که نخستین مهد شناخته شده طاعون بودند، در نزدیکی سلسله جبال تیان در چین و در غرب آلمالیف و کاشغر قرار دارند. این فرضیه که میکروب طاعون در سال ۱۳۳۸ میلادی از این منطقه به غرب سرایت کرده است بدون شک قابل قبول است. می‌دانیم که چگونه در سال ۱۳۴۶ سربازان طاعون‌زده تاتار، میکروب این بیماری را به دروازه کافا بردند و در نتیجه بیماری مرگبار طاعون در میان مدافعین ایتالیایی این بندر دریای سیاه نفوذ کرد و کسانی که از محاصره جان سالم بدر برده بودند بر روی آخرین کشتی موجود سوار شده و به بیزانس، جنوا، ونیز و مارسیل گریختند و این شهرهای بزرگ را آلوده ساختند و پس از آن سراسر غرب بنوبه خود آلوده شد...

خلاصه مطلب آنکه بیماری‌های مسری نظیر طاعون در برهه‌هایی از زمان، سرار جهان آن روزگار را فراگرفته و از این طریق یک وحدت مرضی پدید آورده بود. شیوع این بیماری‌ها با رشد جمعیت و گسترش شهرها متناسب بود. برای مثال رشد جمعیت در چین، اطراف مدیترانه، اروپا و همچنین گسترش شبکه ارتباطات بین کشورها، شیوع این بیماری‌ها را بسیار تسریع

می‌کرد. هنگامی که جنوایی‌ها به رفت و آمد از دریای سیاه دست زدند و به سرعت به سوی آسیای مرکزی که توسط مغول‌ها فتح شده بود سرازیر شدند، خطر سرایت طاعون به اروپا تشدید شد.

البته با مطالعه عمیق اوضاع در قرن چهارده و پانزده و شانزده باید گفت که خطر یک فاجعه بیولوژیکی عظیم‌تر خیلی بیشتر بوده است: کشتار در اروپا بسیار وحشتناک، در آمریکا فاجعه آمیز، و در جزایر کارائیب مایوس کننده بود. در حدود سال ۱۵۳۰ در اروپا، و سال ۱۶۵۰ در آمریکا، سیر نزولی جمعیت به اوج خود رسید. پس از آن شیوع بیماری در مناطق مزبور به طور محدود و منطقه‌ای پدید می‌آمد، گرچه بازهم گاهی به طور وسیع خود را نمایان می‌ساخت. مثلاً شیوع وبا در قرن نوزدهم ثابت کرد که اتحاد میکروبی یا یکپارچگی مرضی هنوز سپری نشده است و فعلا نیروی خود را در تعیین سرنوشت بشر به تدریج نشان می‌دهد.

* E. Le Roy Ladurie A Concept: The Unification of the globe by Disease, 14th to 17th centuries.

از کتاب:

The mind and method of the Historian, Trans sand B. Reynolds Chicago Press 1978.

بنگرید به: بینش و روش در تاریخ‌نگاری معاصر، زیر نظر منصوره اتحادیه و حامد فولادوند، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵